

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)
علمی-پژوهشی
سال هشتم-شماره دوم-تابستان ۱۳۹۴-شماره پیاپی ۲۸

وزارت فراتر از وزارت در تاریخ بیهقی

(ص ۱۴۷-۱۲۷)

مرضیه جعفری (نویسنده مسئول) ۱، دکتر زهرا اختیاری ۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۱۱

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۴/۰۵/۲۷

چکیده

این جستار، بر آن است با توجه بنص سخنان ابوالفضل بیهقی (۴۷۰ق-۳۸۵)، گزارشی نو از وزارت در «تاریخ بیهقی» ارائه دهد. بیهقی دیوان وزارت و عملکرد وزیر و وزیرگونه‌ها را بروشنی تبیین کرده است. غالب آثار فقط به بررسی جنبه تاریخی وزارت پرداخته‌اند، اما بنا بگفته خود بیهقی، **وزرای پنهانی**، وزیرگونه‌ها یا وزراء السوئی در دوره غزنوی بودند که رسماً شغل وزارت نداشتند، اما بطور پنهانی در امور دخالت داشتند و باصلاح، پادشاه را بر کاری می‌آوردند و سخنشان، گاه حتی از وزیر نیز مهمتر شمرده میشد. از اینرو، با توجه بشواهدی که از ساختار وزارت در دوره‌های قبل و بعد از غزنوی وجود دارد، در این مقاله اثبات شده است که وزارت در «تاریخ بیهقی» تنها مربوط بوزیر دیوان وزارت نیست؛ بلکه علاوه بر وزیرگونه‌ها، مصادیق دیگری نیز دارد که بآنها اشاره شده است.

کلمات کلیدی: «تاریخ بیهقی»، دیوان وزارت، وزیرگونه‌ها، وزیر دربار، وزارتخانه‌ها، وزیر حاکم شهر.

^۱ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد jafarymarzie@gmail.com

^۲ - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد ekhtiari@um.ac.ir

مقدمه

در نگاه نخست، برخلاف مفهوم ساده وزارت در پژوهشهای انجام شده در این موضوع، مقاله حاضر، تعاریف تازه‌ای از واژه وزارت در «تاریخ بیهقی» با استناد بمنابع کهن و متعدد ارائه داده است. ابوالفضل بیهقی بروشنی از **دیوان وزارت** نام برده و در مورد عملکرد وزیر آن بتامی شرح داده است؛ بر همین اساس، غالب آثار به بررسی این جنبه از وزارت پرداخته‌اند، اما با نگاه دقیقتر بمفهوم وزارت در «تاریخ بیهقی» بعنوانی چون **وزیران نهانی** برمیکوریم که رسماً شغل وزارت نداشتند، اما سخنشان، گاه از وزیر نیز مهمتر شمرده میشده است (تاریخ بیهقی، ص ۲۵۶). نیز اداراتی بنام دیوانها بودند که با توجه بنحوه عملکرد و تصدیق منابع معتبر میتوانست همان **وزارتخانه‌ها** در عصر حاضر باشد (برهان قاطع، ذیل: دیوان) یا منصب حاجب بزرگ که وظایف **وزیر دربار** را بعهده دارد (اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۳۰). همچنین، منصب کدخدای حاکمان شهرها، **وزیر حاکم**، نشان از کاربرد گسترده واژه وزارت در «تاریخ بیهقی» دارد (همان: ص ۲۵۹). با این توضیحات، در این مقاله، مصادیق گوناگون لفظ وزارت در «تاریخ بیهقی» تبیین گردیده است که بیانگر ساختار وزارت در عهد غزنوی نیز هست.

پیشینه

در دوره غزنویان، وزارت منصبی بود که برترین مقام، بعد از مقام شاه یا سلطان را بر عهده داشت و اغلب قدرت و شوکت وزیران بحدتی بود که «شریک مُلک» خوانده میشدند. با اینهمه، تحقیق در مورد غزنویان، بیشتر متمرکز بر حکومت سلطان محمود و مسعود بوده است و به مسائل مهم دیگری چون وزیران، کمتر توجه کرده‌اند. پژوهشهای انجام شده یا بیشتر به جنبه زبانشناسی اثر بیهقی پرداخته (کتاب‌شناسی ابوالفضل بیهقی) یا در خلال بررسی مسیر تاریخ عمومی در گذر از دوره غزنوی، به وزیران آن نیز اشاره‌ای کرده‌اند (مقدمه ابن خلدون، ۱۳۳۶)؛ گاهی هم در بعضی کتابها و مقالات تنها به یک جنبه کوچک از منصب وزارت در «تاریخ بیهقی» اشاره مختصری شده است (غزنویان از پیدایش تا فروپاشی) یا اینکه این آثار صرفاً تصحیح و ترجمه‌هایی بوده که در لابه‌لای مطالب کتاب، سخنان کوتاهی درباره مصادیق وزارت درج کرده‌اند (ترجمه تاریخ مسعودی، آرنوس و کاریوویچ، ۱۳۴۴/ش ۱۹۶۲ م). در سالهای اخیر نیز بیشتر این کتابها، گزیده‌هایی بوده که از نظر پژوهشی کاربرد زیادی ندارند (گزیده تاریخ بیهقی، اشراقی). البته لازم بتوضیح است که تازه‌ترین تصحیح «تاریخ بیهقی» توسط استاد محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی با توجه به تعلیقات دقیق آن، اثری منحصر به فرد است. که مبنای ارجاعات ما در این مقاله نیز همان است، حتی آثاری هم که پیرامون غزنویان (تاریخ غزنویان، باسورث، ۱۳۵۶) یا وزیران

(دستورالوزراء، خواندمیر، ۱۳۵۵) شکل گرفته‌اند، بیشتر متمرکز بر سلاطین غزنوی بوده‌اند و بحث وزارت نگاهی چندان دقیق نداشته‌اند.

روش کار

کتاب بیهقی، متنی تاریخی و مبتنی بر واقعیت است که با قلمی فاخر نوشته شده است. در واقع او با خلق اثری ادبی - تاریخی، یادگار گراندردی از خود بجای گذاشته است که هم در ادبیات و هم در تاریخ، هنری، موثق و قابل اطمینان است، اما با توجه بسبب نگارش «تاریخ بیهقی» مورخان، بمسأله وزارت (vizier) در این کتاب، بطور مستقل، کمتر پرداخته‌اند و در مطالعات ادبی نیز، تنها از منظر زیباییهای ادبی بآن نگرسته‌اند؛ لدامقاله حاضر، با در نظر گرفتن هر دو بُعد ادبی و تاریخی اثر، تحقیقاتی در زمینه لفظ وزارت و نمودهای گوناگون آن در «تاریخ بیهقی» انجام داده است.

ساختار وزارت در حکومت غزنویان

زیر بنایی از سازمان اداری دوره غزنوی و خصوصاً منصب وزارت در دوره غزنویان را میتوان در دوره سامانیان، برمکیان، عباسیان، دیلمه و حتی ساسانیان پیدا کرد. از عصر عباسیان، تشکیلات کشوری به دیوانهای مختلفی تقسیم شده و سامانیان و بعد از آن غزنویان از آن اقتباس کرده بودند. هنگامی که محمود، خراسان را گرفت، تعدادی از دبیران سامانی، چون ابوالقاسم کثیر و ابوالحسن قریش، در مشاغل دیوانی خود باقی ماندند و عده‌ای هنگام فتح ماوراءالنهر بدست قراخانیان و عده‌ای پس از فتح ری بدست محمود به غزنه و غزنویان پیوستند (دیوان سالاری در عهدسلجوقی، ص ۲۶؛ سامانیان و غزنویان، ص ۱۰۱). در دولت ترک، وزیر، خراجستانی بود که انواع مالیات چون خراج، باج و جزیه را میگرفت و در امور سلطانی و مسائل جاری خرج میکرد (ابن خلدون، ج ۱: ۴۷۹-۴۷۰).

بنابراین، آنچه مسلم است در حکومت غزنوی وجود سه دیوان ضروری بود: یکی برای اداره و مالیاتگیری مناطقی که تدریجاً گرد هسته غزنه افزوده شده بود (دیوان وزیر)، دیگری برای رسیدگی بمناسبات مکاتباتی و سیاسی (رسایل) و سومی برای جمع‌آوری سربازان و پرداخت مواجب (عرض) (تاریخ غزنویان، ص ۴۱). «تاریخ بیهقی» دوازده دیوان را در دوره غزنویان نام میبرد: دیوان وزارت، دیوان استیفا، دیوان عرض، دیوان رسایل، دیوان اشراف، دیوان برید، دیوان مظالم، دیوان قضا، دیوان وکالت، دیوان مملکت و حساب، دیوان نکت و دیوان خلیفت.

در حکومت غزنویان، اداره مملکت، در دست دو نهاد عمده «درگاه» و «دیوان» قرار داشت. ریاست درگاه (دربار) غزنوی بعهده فردی با عنوان **حاجب بزرگ** یا **حاجب الحجاب** بود و در رأس

تشکیلات دیوانی، خواجه بزرگ قرار داشت که دیوان مربوط به او **دیوان خواجه یا وزارت نام** داشت و بر سایر دیوانها نیز نظارت میکرد. در نهایت هم درگاه و هم دیوانها، زیر نظر فرد اول مملکت، یعنی سلطان غزنوی فعالیت میکردند.

سلطان محمود، فرمانروایی مطلق بود که همراه با استبداد، مصلحت‌اندیشی نیز داشت. او علاوه بر توجه بنظر اندیشمندان سیاسی و نظامی، با دادن هدیه یا حکومت بعضی از مناطق خوشحالشان میکرد، اما مسعود، پادشاهی مستبد و دهن‌بین بود که در اثر بی‌توجهی بنظرات مصلحت‌اندیشان، به شکست مفتضحانه دندانقان و مرگ رقت‌آور در قلعه گبری دچار شد (غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ص ۳۷۵).

بر این اساس، نمونه‌های بسیاری از این خودرأییها و بی‌اعتناییها به رأی وزیران، در «تاریخ بیهقی» مشاهده میشود که تنها کاری که وزیر عاقل کرده است و راه درست را نشان داده، اگرچه به مزاج سلطان خوش نیامده است، خصوصاً که وزیر، علاوه بر وساطت بین سلطان و رعایا، همواره مانع جاه‌طلبی رجال دولت نیز میگردد است؛ پس همیشه در کمین بودند تا او را نزد شاه بی‌اعتبار کنند (تاریخ بیهقی، ص ۳۹۲).

در پایه‌ریزی حکومت غزنویان، آنان به تقلید از خلفای عباسی، گروه تازه‌ای از غلامان ترک را در سپاه خود وارد کردند و جهت تأمین سپاه از آنان بهره گرفتند. این غلامان، از راه خوش خدمتی، مراتب ترقی را طی کردند و توانستند قدرت را از سامانیان بگیرند. از جمله این افراد **البتگین** بود که احمد بن اسماعیل سامانی، او را خرید و در دربار خود نگاه داشت. سرانجام هم، **سبکتگین** (۳۶۶ق) داماد و غلام البتگین (تاریخ بیهقی، ص ۱۹۲) به امارت‌غزنه نشست و سلسله **غزنویان** را تأسیس کرد. (همان: ص ۱۹۴-۱۹۲). محافظت از جان و مال خاندان غزنوی به عهده **غلامان** بود و فردی با عنوان سالار غلامان سرایی، رهبریشان میکرد. صف زدن در تالار بار سلطان و احاطه مسند او در مراسم تشریفاتی (همان: ص ۵۴۴) از جمله وظایف آنها بود و جامه‌دار (همان: ص ۱۷۷ و ۵۹)، چتردار، سلاح‌دار یا قماش (همان: ص ۱۵۵) و علمدار از بین آنها انتخاب میشد. رسولدار، سپهدار (همان: ص ۶۷۴ و ۶۵۲ و ۳۹۳ و ۲۶۸) و حاکم لشکر نیز از بین غلامان سرایی انتخاب میشد (غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ص ۳۷۴-۳۷۳؛ غزنه و غزنویان، جیلانی جلالی: ص ۱۲۱-۱۲۰؛ تاریخ غزنویان، ص ۱۰۲-۱۰۱).

دربار غزنه بروایت بیهقی، مملو بود از ندیم (تاریخ بیهقی، ص ۲۵۳، ۲۳۱، ۱۲۲، ۱۲۱، ۵۳، ۴۵)، مؤدب، طیب، شاعر، منجم، افسانه‌گو (قوال)، کتابخوان (محدث)، طشتدار احمد طشتدار (همان: ص ۶۲)، آخورسالار (پیری و احمد علی نوشتگین) (همان: ص ۳۲۶ و ۲۴۴)، خمارچی (شراب‌دار)، دیوات‌دار (حفظ اسناد)، ساقی و سازنده، نوازنده و خادم (همان: ص ۱۱۱، ۱۰۲).

ندما و شعرا و اطبا و دبیران همه از ادبیات دری و عربی، انشا و ترسل، تاریخ و اخبار، قرآن و تفسیر، حدیث و فقه بهره‌مند و شاهزادگان و اشرافزادگان، علاوه بر علوم نظری، در ورزش و شکار، چوگان‌بازی و تیراندازی ورزیده بودند (افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۲۲)؛ مثلاً بونصر مشکان، در سوگ خواجه احمد میمندی (تاریخ بیهقی، ص ۳۴۹)، ابوالفتح بستی در شکست سیمجوریان (همان: ص ۱۹۹) و مظفر قاینی دبیر، در مرثیت متنبی (همان: ص ۶۱۵) ابیاتی سروده‌اند یا بوسهل زوزنی با قاضی منصور مشاعره کرده است (همان: ص ۶۰۷).

در ورود سفیران، دو ندیم آشنا به زبان سفیر، سه حاجب درباری، ده افسر و هزار سواره نظام، باستقبال می‌آمدند. بعد از سه روز استراحت، سفیر به دربار میرفت. رئیس دیوان رسایل (منشی) که قبلاً نامه را مخفیانه دریافت کرده بود، نامه را بفارسی دری میخواند و هدیه‌های فراوانی به سفیر داده میشد. مراسمی چون انتصاب وزرا و والی‌های بزرگ و نوشتن مواضعه یا سوگندنامه نیز در همین تشریفات انجام میشد (همان: ص ۲۹۴-۲۸۵؛ افغانستان در مسیر تاریخ، ۱۲۴-۱۲۳).

وظیفه تدبیر امور کاخ شاهی و نیازمندی‌های آن، به عهده وکیل خاصه (امور مالی) و آغاچی خاصه (امور خانگی و کارکنان خاص، واسطه ابلاغ مطالب و رسائل از سلطان بسایر اعیان دولت) بود (تاریخ بیهقی، ص ۹۴۶ و ۶۹۰ و ۶۱۲ و ۶۱۱). در پادشاهی ابراهیم بن مسعود، شغل کدخدا (ناظر خوابگاه‌های حرم و شاهزادگان) نیز وجود داشته است (تاریخ غزنویان، ص ۱۳۸).

غزنویان برای حفظ نظم دربار و اطراف کاخ شاهی، به تقلید از عباسیان و سامانیان، منصب امیر حرس یا فرمانده نگهبانان شاهی را بوجود آورده بودند (همان: ص ۱۳۷). آنها در مجلس شراب شاه، شاعران، مطربان و مسخرگان را حاضر میکردند و ساقیان شراب میدادند (همان: ص ۱۳۷).

با درگذشت شاه غزنوی نیز، شاه جدید، از بین همسران و کنیزان او، آنهایی را که میپسندید انتخاب میکرد؛ چنانکه با درگذشت محمود، خواهرش، حره ختلی، این وظیفه را انجام داد و بآن‌ها که بکار نمی‌آمدند، املاکی داد تا از عایدات آن گذران زندگی کنند. موقع خلع محمد نیز، حرم و دارایی‌های او به مسعود واگذار گردید (همان: ص ۱۰؛ تاریخ غزنویان، ص ۱۳۸).

۱- واژه وزارت

در تحقیقاتی که به بررسی ریشه کلمه «وزیر» پرداخته‌اند، در معنای آن چنین آمده است:
۱-۱- واژه‌های ایرانی است که در اصل از «وی‌ایر»^۱ یا «ویجیر»^۲ پهلوی آمده و به معنای «دستور و فتوا» است (فرهنگ کوچک زبان پهلوی، مکنزی: ص ۳۲۰؛ فرهنگ کاتوزیان، طهران: ص ۷۹۰)، یا به معنی «وی چیرا»^۱ اوستایی در معنی «مشاوره و فتوی دهنده» آمده است و با واژه قاضی و داور که

vieir^۱

vijir - ۲

در پس واژه‌های فارسی و چهره یا وجر به چشم میخورد (خرده اوستا، ترجمه پورداود: ص ۷۸) و «گزیر» بمعنای وزیر نهان و ریش سفید ده، خویشاوند است (لغت‌نامه، دهخدا، ذیل: وزارت). برخی هم آن را مأخوذ از عربی میدانند. اگر هم کلمه وزیر، مأخوذ از عربی باشد، بی‌شک از فارسی میانه وارد زبان عربی شده است؛ زیرا صورت سریانی^۲ آن متأخر و خود مقروض از عربی است (واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ص ۳۸۹-۳۸۸؛ برهان قاطع، ج ۴: ص ۲۲۷۹).

۱-۲- فرهنگ‌نویسان عربی زبان، وزیر را کلمه‌ای عربی و مأخوذ از مصادر زیر میدانند:

• این کلمه از ریشه «وزر» بمعنای پناهگاه گرفته شده است (أقرب الموارد فی فصیح العربیه و الشّوارد، ص ۷۶۰؛ فرهنگ جدید عربی-فارسی، ص ۲۷۰).

• کلمه وزیر از «وزر» بمعنی بارسنگین آمده است. گویی وزیر با اعمال خویش، سنگینی‌های کارسلطنت را بر دوش میکشد (مقدمه ابن خلدون، ص ۴۶۷؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ص ۵۸۹؛ جمهره اللغة، ج ۲: ص ۷۱۲).

۱-۳- در قرآن کریم به مشتقات این کلمه چند جا اشاره شده است:

▪ در چند جا از قرآن، کلمه‌ی وزیر بمعنی بارسنگین است و اشاره دارد که هیچ کس، بار دیگری را به دوش نمیکشد؛ و لا تَزِرُ وَازِرَهُ وِزْرَ أَخْرَى (الاسرى: ۵. انعام: ۱۶۴؛ نجم: ۳۸ و فاطر: ۱۸).

▪ بنا بر آیاتی دیگر از قرآن، وزیر از «موازرت» بمعنی معاونت گرفته شده است «واجعل لی وزیراً من أهلی* هارون أخی* أشدُّ بأزری* و أشركه فی أمری» (طه: ۳۲-۲۹).

۱-۴- ثعالبی وزارت را برگرفته از «الزور» میدانند که به معنی «شدت» و «قوت» است؛ یعنی وزیر، صاحب‌دولت را قوی و نیرومند میکند (تحفة الوزارة، ص ۴۰).

۲- وزیرگونه‌ها

اصطلاح وزیرگونه در بین اصطلاحات دیوانی دیده نشده است، عنوانی است که با توجه به «تاریخ بیهقی» نگارندگان انتخاب کرده‌اند. بخصوص در دربار مسعود که فرد دهن‌بینی بود، کسانی بودند که رسماً شغل وزارت نداشتند، اما بطور پنهانی در امور دخالت داشتند و باصطلاح، پادشاه را بر کاری می‌آوردند.

کسانی مثل علی قریب، اربارق، احمد ینالتگین، غازی سپه‌سالار، امیر یوسف، عموی سلطان، بگتغدی، سالار غلامان سرایی، آلتونتاش خوارزمشاه و سباشی حاجب از جمله کسانی بودند که با توطئه‌های برخی وزیرگونه‌های شیطان‌صفت از بین رفتند و غزنویان از نعمت وجود آنها محروم

۳- vicira

۱- Gizir

۲- geziraye

شدند. خود بیهقی به نقش وزیرگونه این افراد اشاره میکند: «این پادشاه، حلیم و کریم و بزرگ است، اما چنانکه بروی کار دیدم این گروهی مردم که گرد او آمدند هر یکی چون **وزیری** ایستاده و وی سخن ایشان میشنود و بر آن کار میکند» (تاریخ بیهقی، ص ۷۴). روزی که احمد حسن میمندی، فرمان وزارت یافت، به بونصر مشکان میگوید: «این جا **وزرا** بسیار میبینم و دانم که بر تو پوشیده نیست» (همان: ص ۱۴۰) و بیهقی گویی در تایید حرف وزیر است که میگوید: «بیرون خواجه بزرگ، احمد حسن، **وزیران نهانی** بودند که صلاح، نگاه نتوانستند داشت و از بهر طمع خود، کارها پیوستند» (همان: ص ۲۵۶).

وقتی بتحریریک بوسهل زوزنی، مسعود در پی پس گرفتن صلات بیعتی برآمد، بونصر مشکان برفت و پیغام سخت محکم و جزم بداد و سود نداشت که **وزراء السوء** کار را استوار کرده بودند» (همان: ص ۲۵۸). و همه این گستاخیهای این باصلاح وزیرگونهها از آن جا بود که به قول آلتونتاش «این خداوند بس شنونده بود و هرکسی زهره داشت که نه باندازه خویش با وی سخن گوید» (همان: ص ۷۶) و از طرفی جنگ بین پدیریان و پسران این توطئهچینیها را زیاد میکرد (همان: ص ۷۵).

اینک به معرفی برخی از وزیرگونهها یا **وزراء السوء** در «تاریخ بیهقی» پرداخته میشود:

۲-۱-۱- **بوالحسن عبدالجلیل**: بوالحسن از بزرگان حکومت محمود و مسعود بود. او در سال ۴۳۱ق. مسعود را تحریک کرد تا به بهانه افزونتر شدن سپاه غزنوی از تازیکان اسب و اِستر بگیرد و بنام کسانی چون بونصر مشکان بنویسند تا با نپذیرفتن او، امیر را بر بونصر بدبین نماید. بونصر بسیار ناراحت شد و گفت: «چون کار بونصر بدان منزلت رسید که به گفتار بوالحسن ایدونی بر وی ستوری نویسند، زندان و خواری و درویشی و مرگ بر وی خوش شد» (همان: ص ۶۱۳-۶۱۰). بعد از فوت بونصر، مسعود، بوالحسن را دشنام داد و کافر نعمت خواند (همان: ص ۶۱۸). بوالحسن در همان سال به ریاست نیشابور رسید و با رعونت تمام خود را «همچون حسنک» خواند که سبب شد مردم بر او عیب بگیرند (همان: ص ۴۳۲).

وقتی داود ترکمان، به دروازه بلخ رسیده بود، وزیر معتقد بود باید خود سلطان به مقابله با او برود، اما سلطان، در پی جمع آوری و فرستادن لشکر برآمد. وزیر به بوسهل زوزنی عارض ابراز نگرانی کرد، بوسهل گفت: «جزم تر از آن نتوان گفت که خواجه بزرگ گفت. این تدبیر **وزارت** اکنون بوالحسن عبدالجلیل میکند تا نگرم که چه پیدا آید» (همان: ص ۶۸۳-۶۸۰). از بزرگترین اشتباهات او شرکت در توطئه فروگیری سالاران (علی دایه، سباشی و بگنغدی) بود (همان: ص ۶۸۷-۶۸۳). بعد از این هم، پیوسته از بزرگان درگاه مسعود بود (همان: ص ۷۰۷-۷۰۰).

۲-۱-۲- **بوالخیر بلخی**: تنها اشاره بیهقی به بوالخیر بلخی، عامل ختلان در زمان امیر محمود، در حوادث ۴۲۱ق. است که مسعود از هرات به بلخ سفر کرده است: «شغل وزارت بوالخیر بلخی

میراند»(همان: ص ۸۲) که نشان از مقام بالای او در این سفر دارد و از وزارت حتمی او، سخن دیگری بمیان نیامده است.

۲-۱-۳- **بوسهل زوزنی:** او در آغاز برای تربیت فرزندان میمندی، وزیر محمود، به دربار راه یافته بود(دایرةالمعارف بزرگ اسلام، ص ۵۷۲). پس از مرگ محمود، به مسعود پیوست و در جریان سفر او به غزنه، در فاصله دامغان تا هرات «شبه وزیری گشت»(تاریخ بیهقی، ص ۲۲) که بیشتر خلوتها با او بود و مصارفات او میباید و مرافعات او مینهاد و صادرات او میکرد و پیغامها بر زبان او بود و مردمان از او میهراسیدند(همان: ص ۸۲). برخی منابع، تصریح کرده‌اند که او مدتی عهده‌دار مقام وزیری بوده است(آثارالوزراء، ص ۱۹۳-۱۹۲؛ تاریخ غزنویان، ص ۶۸)، اما باذعان خود بیهقی، در زمان حشمت بوسهل زوزنی، بوالخیر بلخی، عامل ختلان در زمان امیر محمود، وزارت میرانده است(تاریخ بیهقی، ص ۸۲) و زمانی که در هرات، احمدحسن میمندی بوزارت رسیده است، بوسهل با این ادعا که وزارت را به او میداده‌اند و خود نخواسته و میمندی را فراخوانده است، خود را مسخره خاص و عام کرده بود(همان: ص ۱۴۳)؛ از این رو، اعتقاد به وزارت بوسهل، جز وزیرگونه بی‌اساس است. چون احمد بن حسن میمندی به وزارت رسید، در اولین قدم، بوسهل زوزنی را برای ریاست دیوان عرض پیشنهاد کرد تا به این ترتیب شر او را از چشم دوختن به مقام خود کم کند «این کشخانک و دیگران چنان میپندارند که اگر من این شغل پیش گیرم، ایشان را این **وزیری پوشیده** کردن برود، نخست گردن او را فگار کنم تا جان و جگر بکند و دست از وزارت بکشد»(همان: ص ۱۴۲). اینک برخی وزیرگونه‌های بوسهل زوزنی:

- زوزنی از جمله دسیسه‌کارانی بود که از روحیه بدبینی مسعود سوءاستفاده کردند و اعیان دولت را به دو دسته محمودیان و مسعودیان تقسیم نمودند(غزنه و غزنویان، جیلانی جلالی: ص ۳۴).
- از دیگر کارهای ناپسند بوسهل زوزنی، سخن‌چینی علیه حسنک بود تا این‌که موجبات بر دار کردن او را فراهم کرد. دلیل دشمنی او با حسنک این بود که روزی یکی از خادمان حسنک ببوسهل، بی‌احترامی کرده بود(همان: ص ۱۷۱). مسعود هم که در پی نابود کردن پدربان بود، نظر او را پذیرفت.
- سوءتدبیر یا وزیرگونه‌گی دیگر بوسهل آن بود که مسعود را وادار کرد مال و صلته‌هایی که امیرمحمد در سلطنت زودگذرش، به برخی داده بود، پس بگیرد. اجرای این فرمان را نیز، خود برعهده گرفت(همان: ص ۲۵۶؛ سلطنت غزنویان، ص ۱۵۱؛ تاریخ غزنویان، ص ۵۸).
- دیگر آنکه خوارزمشاه آلتون‌تاش را در نظر امیر، خطاکار جلوه داد و فرمان برانداختن او را بخط مسعود گرفت. فاش شدن این مسئله، موجب بی‌اعتمادی آلتون‌تاش شد. مسعود هم برای جلب نظر

آلتونتاش، دستور داد تا اسباب بوسهل را گرفتند و کسانش را که در آن زمان، بلندمرتبه بودند، فرو گرفتند و بوسهل را بر استری نشانند و به دژ برده و بند کردند (تاریخ بیهقی، ص ۳۱۴-۳۰۳).

• بوسهل به عادت دیرین خود، در سال ۴۲۵ ق. با دستیاری سوری، صاحب دیوان خراسان، مسعود را نسبت بمظفر طاهر، عامل پوشنگ بدگمان ساخت و سرانجام، مظفر، بدستیاری خمارتکین، حاجب سلطان کشته شد (همان: ص ۴۳۰).

• به روزگار مودود، بوسهل بحکم آنکه با بونصر حبینی (قاضی) بد بود، علیه او ساز و ساخت کرد تا عاقبت او را در قلعه‌ای از هندوستان زندانی کردند (همان: ص ۴۸۸).

در سال ۴۳۱ ق. بوسهل، از جمله درباریانی بود که جهت مقابله با ترکمانان بمرور رفت (همان: ص ۶۳۹). بعد از واقعه دندانقان که ابوالفضل کرنکی، صاحب برید خراسان و نایب بوسهل در آنجا، با یاری ترکمانان، شورش کرد، بوسهل بیست رفت تا شورش را فرو نشانند (همان: ص ۶۸۷) که اگر بنا بر قضای الهی به بست نمیرفت، زمانی که امیر محمد بر مسعود پیروز شد، نخستین کسی که او را دو نیم میکرد، بوسهل زوزنی بود (همان: ص ۶۷۸).

۲-۱-۴- بوالقاسم کثیر: او که پدر و جدش برای سیمجوریان وزارت کرده بودند، بنوشته بیهقی «خود وزارت رانده بود» (همان: ص ۱۴۹). شاید در فاصله عزل میمندی از اواخر سال ۴۱۶ ق. تا اوایل سال ۴۱۷ ق. که حسنک به وزارت رسید، موقتاً وزارت کرده باشد (همان: ص ۹۴۱)، و همین سبب ناراحتی میمندی وزیر، از او بود. میمندی در آخرین روزهای عمرش، دستور داد تا به بهانه اینکه کثیر از بیت المال پولی دزدیده، او را به عقابین و تازیانه بکشانند. در آخر هم با وساطت امیر و بونصر مشکان، او را بخشید؛ باین شرط که آنچه دزدیده پس دهد و باد وزارت از سر بنهد (همان: ص ۷-۳۴۵).

۲-۱-۵- بوالفضل سوری: او با مال اندوزی و خرجهای ناروا، حتی مردم خراسان را واداشت تا به ترکان قراخانی نامه بنویسند و ایشان را دعوت به تصرف نیشابور کنند (همان: ص ۴۰۶-۴۰۵). او در سال ۴۲۵ ق. با همکاری بوسهل زوزنی، تلبیسهها ساخت و عامل پوشنگ، مظفر طاهر، را به کشتن داد (همان: ص ۴۳۰). در سال ۴۲۹ ق. که حاجب سباشی، با سپاهی عازم سرخس شد، سوری نیشابور را در بحبوحه شورش ترکمانان خالی کرد و با اندوخته‌هایش به قلعه میکالی بست (کاشمر) رفت و سپس بگرگان گریخت (همان: ص ۵۴۵-۵۵۵).

پس از شکست دندانقان، سوری به همراه بوالحسن عبدالجلیل، مسعود را واداشت تا سپه سالار علی دایه، حاجب بزرگ سباشی و بگتغدی حاجب را فرو گیرد (همان: ص ۶۸۴). سباشی در جواب اتهامات خود گفته بود: «این همه املاء این مرد کرده است - یعنی سوری» (همان: ص ۶۸۵). و علی دایه گفته بود: خراسان در سر این سوری شده است، باری بر غزنین دستش مده» (همان: ص ۶۸۶).

سوری در شغل صاحب‌دیوانی غزنین، در زمان امیر مودود نیز، همان کارهای نیشابور را تکرار کرد، اما دست او را کوتاه کردند و بقلعه غزنین فرستادند (همان: ص ۴۰۶).

۲-۱-۶- طاهر دبیر: مسعود در سال ۴۲۱ق. در ری که خبر مرگ پدرش را شنید، گفت تا «اعیان ری را بخیمه بزرگ آوردند که طاهر دبیر آنجا مینشست و شغل همه بر وی میرفت که وی محشتم‌تر بود» (همان: ص ۱۷). جایی دیگر «بیهقی» اشاره میکند: «و سلطان چون ایشان [منکیراگ و حصیری] را بازگردانید بوسهل و طاهر دبیر و اعیان دیگر را خواند و خالی کرد» (همان: ص ۴۶).

طاهر در دبیری خود را همتای بونصر مشکان میدانست (همان: ص ۳۳)، اما عاقبت از ناروایی کارش خجالت زده شد «پس از آن تا آنگاه که [طاهر دبیر] به وزارت عراق رفت با تاش فراش نیز در حدیث کتابت سخن برنهاد و فرود نهد» (همان: ص ۱۳۷).

بیهقی در توصیف خلعت کدخدایی ری بمقام بالای طاهر اشاره میکند «وی را خلعتی راست کردند چنان که وزیران را کنند که اندر آن کمر و مهد بود و ده غلام ترک سوار و صد هزار درم و صدپاره جامه و مخاطبه وی شیخ العمید» (همان: ص ۳۸۲).

با همه این تعاریف، در سال ۴۲۴ق. که میمندی فوت کرد، در جلسه‌ای که برای تعیین وزیر جدید تشکیل شده بود، سلطان مسعود حاضر نشد او را به وزیری انتخاب کند؛ چون معتقد بود از او جز «شراب خوردن و رعونت دیگر کاری برنیاید» (همان: ص ۳۵۲-۳۵۱). در سال ۴۲۶ق. نیز که طاهر را به قلعه گیری هند فرستادند، برای همیشه از چشم امیر مسعود افتاد (همان: ص ۴۳۷).

۲-۱-۷- عراقی دبیر: یکی دیگر از این وزیرگونه‌ها در «تاریخ بیهقی» «عراقی دبیر، بوالحسن [است]، هرچند نام کتابت بر وی بود، خود بدیوان، کم نشستی و بیشتر پیش امیر بودی و کارهای دیگر راندی، و محلی تمام داشت در مجلس این پادشاه» (همان: ص ۱۳۴).

از بزرگترین اشتباهات او این بود که در آستانه حمله سلجوقیان، در سر امیر نهاد تا به نیشابور و سپس گرگان برود، اما احمد عبدالصمد بشدت، مخالف این اقدام بود و معتقد بود که امیر باید به مرو برود؛ چون ممکن بود سلجوقیان خراسان را خالی ببینند و به آنجا حمله کنند، اما امیر که عراقی، عقل او را ربوده بود، گفت: «نوشتگین خاصه بمرو است و مواظب ترکمانان و دو سالار محتشم بلخ و تخارستانند و خوارزمیان به خود مشغولند» (همان: ص ۴۴۱)؛ پس بگرگان رفت. خطاب بونصر مشکان به احمد عبدالصمد در این بحران، به زیبایی، دخالت این وزیرگونه را روشن میکند:

«اگر این عراقی در سر وی نهاده باشد که سوی گرگان و ساری باید رفت از بهر غرض خویش تا تجمل و آلت و نزدیکی وی بامیر مردمان آن ولایت ببینند، بی‌حشمت، خطای این رفتن بازنمایم

که عراقی مردی است دیوانه و هر چش فراز آید، بگوید و این خداوند می‌شود و چنان نموده است بدو که از وی ناصحتر کس نیست و خراسان و عراق بحقیقت در سر کار او خواهد شد» (همان: ص ۴۳۹).

۲-۱-۸- علی قریب: «حاجب علی» از خویشان سلطان محمود بود و در اواخر عمرش، همه کارها بدست او انجام میشد. وزرا و نواب و کتاب، همه زیردست او بودند. زمانی که امیرمحمد روی کار آمد، حسنگ، وزیر بود. حسنگ بخاطر ترس از مسعود بسیار تلاش کرد تا محمد را زیردست خود کرده و کار مملکت را بدست گیرد. برای همین علی قریب با این وزیر بد شد و از آوردن امیرمحمد، پشیمان شد (همان: ص ۱۵) پس برادرش، منگیتراک و بوبکر حصیری را با نامه‌ای بنزد مسعود فرستاد که «مبارک باد بر خداوند، پادشاهی که یگرویه شد، برادر را موقوف کردند» (همان: ص ۴۲). امیر هم اگر چه در ابتدا آنها را تکریم کرد (همان: ص ۴۳-۴۲)، اما عاقبت، دست تقدیر، علی و برادرش را بنیکی تنبیه کرد (همان: ص ۵۱). او باذعان بسیاری از منابع، در مرگ وزیر ابوالعباس اسفراینی و عزل وزیر میمندی در زمان سلطنت محمود نیز، نقش داشته است (پایان نامه ساختار وزارت در عهد غزنوی بر پایه تاریخ بیهقی، ۵۵-۵۲).

۳-۲- در نگاهی دقیقتر به «تاریخ بیهقی» حتی میتوان از کسانی چون **بونصر مشکان** (تاریخ بیهقی، ص ۵۷)، **آلتونناش خوارزمشاه** (همان: ص ۷۷) و **عبدوس** (همان: ص ۸۲) نام برد که بر خلاف گزینه‌های مزبور، مشورت‌های مؤثری را در مورد تصمیمات وزیر اول کشور به پادشاه ارائه میدادند و در «تاریخ بیهقی» نام نیکی از خود بجای گذاشته‌اند.

۳- دیوان وزارت

مهمترین دیوان عصر غزنوی، دیوان وزارت است که بارزترین نمود واژه وزارت در کتاب «تاریخ بیهقی» دربردارنده عملکرد وزیر این دیوان است. با مطالعه در «تاریخ بیهقی» درمیابیم مقام وزارت بمنزله مقام نخست‌وزیری یا ریاست جمهوری امروز بوده است؛ یعنی همانطور که نخست وزیر یا رئیس جمهور، بعد از رسیدن بقدرت برای سایر وزارت‌خانه‌ها، وزیر انتخاب میکند، کسی که ریاست دیوان وزارت میرسید، برای سایر دیوانها رئیس (وزیر) انتخاب میکرد و با توجه باینکه در معانی دیوان در قدیم، وزارت‌خانه را نیز ذکر کرده‌اند، این شباهت بیشتر میشود (برهان قاطع، «دیوان»؛ مثلاً وقتی احمد حسن میمندی به وزارت رسید، بوسهل حمدوی را که تا پیش از این، وزیر بود، به شغل اشراف مملکت رسانید (تاریخ بیهقی، ص ۱۴۹).

۳-۱- مراسم وزارت در تاریخ بیهقی

بوزارت رسیدن احمد حسن میمندی، پر جلال و شکوهرتین وزیر غزنوی، در «تاریخ بیهقی» آمده است، که شامل مراحل زیر بوده است:

۳-۱-۱- مواضعه نوشتن^۱: احمد حسن میمندی در قبول امر وزارت، طی مواضعه‌ای، شرایط خود را برای پذیرفتن وزارت مسعود بیان کرد. مسعود آن را بخط خویش جواب نوشت و تویع کرد. در آخر، خداوند را یاد کرد که وزیر را بر آن نگاه دارد. وزیر سوگندنامه را بر زبان راند و خط خویش زیر آن نوشت و گواه گرفت که بر حکم آن کار کند» (همان: ص ۱۴۳-۱۴۲).

۳-۱-۲- خلعت پوشیدن^۲: در ادامه مراسم، «دیگر روز امیر اشارت کرد سوی حاجب بلگاتگین که مقدم حاجیان بود تا خواجه را بجامه‌خانه برد. خواجه تا نزدیک چاشتگاه در جامه‌خانه ماند که طالعی نهاده بود جاسوس منجم فلک، خلعت پوشیدن را» (همان: ص ۱۴۵-۱۴۴).

۳-۱-۳- حاجب دادن بوزیر: سپس، غلامی را با قبای رنگین به حاجب خواجه تعیین کردند و بسرای امیر رفتند (همان: ص ۱۴۵).

۳-۱-۴- دریافت انگشتری: پس از تبریک امیر، وزیر، عقدی گوهر بارزش ده هزار دینار بامیر داد (همان: ص ۱۴۵). «امیر مسعود نیز «انگشتری پیروزه، بر آن نگین، نام امیر بر آنجا نبشته، بدست خواجه داد و گفت انگشتری مُلک ما است و بتو دادیم تا مقرر گردد که پس از فرمان ما مثالهای خواجه است» (همان: ص ۱۴۵).

۳-۱-۵- اسب خواستن^۳: در مرحله آخر، بعد از بیرون آمدن خواجه از درگاه، اسبی را بنام او خواندند (همان: ص ۱۴۶).

۳-۱-۶- نماز شکر: در اولین روز کاری «خواجه بدرگاه و بدیوان آمد. مصلای نماز افکنده بودند، نزدیک صدر وی از دیبای پیروزه، دو رکعت نماز [شکر] بکرد» (همان: ص ۱۴۷).

۳-۲- وظایف وزیر

۳-۲-۱- نظارت بر کار سایر دیوانها و انتخاب رؤسای آنها: از آنجاکه وزیر دیوان وزارت، بعد از سلطان، مهمترین منصب در دستگاه اجرایی کشور را داشت، در امور عزل و نصب و زرای سایر

^۱ مواضعه: در لغت: موافقت بر امری، با یکدیگر سازواری نمودن و در اصطلاح: فرمانی شامل تعدادی پرسش و پاسخ، که در آن پیش‌آمدهای اتفاقی برای هر دیوان، تعریف و توصیف می‌شود و از سبب و عواملی که باعث ثبات یا زوال آنها میگردد سخن میرود (تاریخ بیهقی، بیهقی، ج ۲: ص ۹۳۱؛ ترجمه مفاتیح العلوم، خوارزمی: ۶۰).

^۲ بیهقی خلعت وزیری احمد حسن میمندی را اینگونه توصیف میکند: «قبای سقلاطون بغدادی سپید، سخت خرد نقش پیدا و عمامه قصب بزرگ، اما بغایت باریک و مرتفع و طرازی سخت باریک و زنجیره‌ای بزرگ و کمری از هزار مثقال، پیروزه‌ها درنشانده» (تاریخ بیهقی، ص ۱۴۵).

^۳ اسب خواستن: در قدیم رسم بود چون کسی را بامیری یا حکومت یا منصبی جز آن برمیگزیدند، هنگام بازگشتن او از درگاه پادشاه، خادمی بانگ میزد که اسب... را بیاورید؛ و این اصطلاحی شد بمعنی بامیری و بمنصبی برگزیدن کسی را (دهخدا و معین: اسب خواستن).

دیوانها و گردش کاری در آن ادارات، نظارت داشت (همان: ص ۳۲۱-۳۲۰). انتصاب بوسهل زوزنی بریاست دیوان عرض (همان: ص ۱۴۸)، توسط وزیر میمندی، نمونه‌ای از آنست.

۳-۲-۲- **مسئولیت امور مالی:** مسئولیت خزانه و انتخاب عامل برای جمع‌آوری مالیات در نقاط مختلف مملکت، از وظایف وزیر اول بود. در ماجرای مال خواستن امیر از آملیان، میانجیگری مالی وزیر بخوبی دیده میشود: «تَلَطَّف کنم تا اینکه در نسخت نبشته آمده است از گرگان و طبرستان و ساری و همه جا سته آید تا شما را بیشتر رنجی نرسد» (همان: ص ۴۶۰-۴۵۶).

۳-۲-۳- **مسئولیت امور نظامی:** در ایامی که فتوحات زیادی انجام میشد یا زمانی که کشور مورد هجوم اقوام دیگر قرار میگرفت و یا در قسمت‌هایی از کشور، اختلال و بی‌نظمی بوجود می‌آمد، وزیر، در سازماندهی سپاه، امیر را یاری میکرد؛ مثلاً میتوان از رفتن خواجه احمد عبدالصمد بهرات نام برد تا لشکر را برای راندن ترکمانان سروسامان دهد (همان: ص ۵۱۷ و ۵۰۱).

۳-۲-۴- **قضاوت:** یکی دیگر از اموری که در مواقع ضروری، وزیر بآن میپرداخت، شنیدن سخن مُتظَلِّمان بود؛ مثلاً خواجه احمد حسن، یک هفته به بلخ ماند تا سخنان و شکایات مردم را بشنود (همان: ص ۲۴۳).

۳-۲-۵- **حمایت:** اگرچه سعایت سخن‌چینان، اغلب آینده‌نگری‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های وزیر را تباه میکرد، اما با حمایت و اثربخشی وزیر، کارهای مؤثری انجام میگرفت؛ مثلاً در دوره وزارت احمد عبدالصمد، او در فرصتهای مناسب سعی میکرد تا بوسهل زوزنی را برکار کند یا از دربار و دسترسی به سلطان دور نگه دارد و یکبار او را برای کدخدایی ری بامیر پیشنهاد کرد (همان: ص ۳۸۱-۳۸۰) تا بالاخره بوسهل به ریاست دیوان رسایل رسید (همان: ص ۶۱۸).

در پایان این بحث باید گفت: کاملترین شرح، از وظایف وزیر در دوره غزنوی، همان است که سلطان مسعود در روز به وزارت رسیدن احمد بن حسن میمندی گفت: «من همه شغله‌ها بدو خواهم سپرد مگر نشاط و شراب و چوگان و جنگ و در دیگر چیزها همه کار، وی را باید کرد» (همان: ص ۱۴۱).

۳-۳- وزیران غزنوی در تاریخ بیهقی

بنوشته «ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی» حکومت غزنوی اول، شش وزیر مهم داشت که در سرتاسر حکومت محمود و محمد و مسعود، تدبیر امور را بر عهده داشتند: ابوالفتح بستی، ابوالعباس اسفراینی، احمد بن حسن میمندی، حسنگ، بوسهل حمدوی و احمد عبدالصمد شیرازی.

^۱ علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز، دبیر، وزیر و شاعر ذواللسانین آغاز عهد غزنویان و اواخر قرن چهارم است. ابوالفتح هم دبیری چیره دست، هم وزیری کاردان بود و در حلّ و فصل امور غزنویان نقش مؤثری داشت (آذرنوش، ۱۳۷۳: ۹۶-۹۵). در برخی آثار هم مقام وزارت سبکتگین و بعد محمود را بستی نسبت داده‌اند: (عقیلی، ۱۳۳۷: علی بن محمد بن حسین بن یوسف بن محمد بن عبدالعزیز، دبیر، وزیر و شاعر ذواللسانین آغاز عهد

بجز وزیران یاد شده در مجلّات باقی‌مانده از «تاریخ بیهقی»، نام تعداد دیگری از وزرا در طول حکومت غزنوی نیز ثبت شده که بذکر نام آنها بسنده نمیکنیم: طاهر مستوفی، عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی، ثقة‌الملک طاهر بن علی بن مشکان، حسن [حسین] بن مهران، ابوبکر بن ابی صالح، ابوسهل خجندی، عبدالحمید بن احمد بن عبدالصّمد، ابومحمّد حسن بن ابی منصور قاینی (سلطنت غزنویان، ص ۲۹۹-۲۹۸؛ دستورالوزاره، ۱۴۷-۱۴۴؛ آثارالوزراء، عقیلی: ص ۱۹۵-۱۹۳).

۴- حاجب بزرگ (وزیر دربار)

در حکومت غزنویان، اداره مملکت، در دست دو نهاد عمده «درگاه» و «دیوان» قرار داشت. ریاست درگاه غزنوی بعهده فردی با عنوان **حاجب بزرگ** یا **حاجب الحجاب** بود که بقول امروزیها «وزیر دربار» نامیده میشود و با توجه به وظایفش در اداره کارهای دربار، این شباهت دادن، صحیح بنظر میرسد (اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۳۰؛ افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۱۲۱)، و بنقل از دهخدا آن را سالاربار و برسالار نیز میگفته‌اند (لغت‌نامه، «حاجب»). در محفلی (بار عام) که همه روزه برای رسیدگی به کارهای مملکتی، ترتیب مییافت، امیر، در صّفه سرای خویش، بر تختی چوبی که مسعود بعداً آن را مرصع ساخت، مینشست (سامانیان و غزنویان، ص ۵۴۳). مسئولان درجه اول مشاغل - خواجه بزرگ، رؤسای دیوانهای پنج‌گانه و بزرگان کشور که اعضای ثابت بودند - حضور مییافتند و بفراخور مقام‌شان، در صدر مجلس یا چپ و راست تخت پادشاه مینشستند و دیگران میایستادند. با نثار بدرگاه پادشاه وارد میشدند و با تحفه باز میگشتند. رساندن دستورات شفاهی و اوامر سلطان باطلاع وزیر، در صورت نبودن وزیر در پایتخت، اداره مسائل مربوط بدرگاه از طریق مسئولین و افرادی که زیر نظر او قرار داشتند و اجرای تشریفات درباری چون استقبال از بزرگان، پرده‌داری، خلعت پوشاندن و اذن دخول گرفتن از جمله وظایف حاجب بزرگ بود که قدرت تدبیر و اراده و شخصیت سلطان غزنوی، میزان نفوذ حاجب بزرگ را تعیین میکرد (غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، فروزانی: ص ۳۷۲)؛ مثلاً در «تاریخ بیهقی» آمده است:

غزنویان و اواخر قرن چهارم است. ابوالفتح هم دبیری چیره دست، هم وزیری کاردان بود و در حلّ و فصل امور غزنویان نقش مؤثری داشت (آذرنوش، ۱۳۷۳: ۹۶-۹۵). در برخی آثار هم مقام وزارت سبکتگین و بعد محمود را بستی نسبت داده‌اند: (عقیلی، ۱۳۳۷: ۱۴۸)؛ (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۳۶)؛ (پرویز، ۱۵۷-۶۰)؛ و (جلالی، ۱۳۸۲: ۹-۲۸) (۱۵). با اینهمه، بستی در ابیاتی شغل وزارت بست را بی‌ارزش خوانده و خود را بآن بی‌علاقه نشان داده است (بستی، ۱۴۱۰ق: ۴/۳۴) و (خولی، ۱۹۸۰م: ۵۷). برای مطالعه بیشتر رجوع شود به کتاب «ابوالفتح بستی، حیانه و شعره» از محمد مرسی الخولی. ۱۳۳۶

در هنگام خلعت پوشیدن میمندی برای وزارت «امیر اشارت کرد سوی حاجب بلغاتگین که مقدمت حاجبان بود تا خواجه را بجامه خانه برد» (تاریخ بیهقی، بیهقی: ص ۱۴۴).
جیلانی جلالی، حاجب بزرگی را از رتبه‌های نظامی غزنویان دانسته و آن را سپهسالار عمومی خوانده است (غزنه و غزنویان، ص ۱۲۰)، چنانکه «بیهقی» نیز اشاره کرده است که در موقع فساد ترکمانان در خراسان، امیر، حاجب بزرگ، سبازی را به خراسان فرستاد تا خراسان را از ترکمانان خالی کند (تاریخ بیهقی، ص ۵۴۱).

علی قریب (همان: ۴۴)، آلتونناش (همان: ۱۱)، سبازی (همان: ۴۹۴)، بلغاتگین (همان: ۱۴۹)، البتگین بخاری (همان: ۷۲۶)، بوالنضر (همان: ۲۸۴) و بدر حاجب (همان: ۶۹۱) از جمله کسانی بودند که بمقام حاجب بزرگی غزنویان رسیدند.

۵- دیوانها (وزارت خانه‌ها)

برخی دیوان را کلمه‌ای ایرانی دانسته‌اند که با دبیر و دبیبی (dipi) بمعنی خط در فارسی باستان هم‌ریشه است. معرب آن دیوان است. در فارسی و عربی و در تشکیلات اداری عهد خلفا و سلاطین ممالک اسلامی، کلمه دیوان جهت ثبت و ضبط مداخل و مخارج و محاسبات مملکت و حفظ حقوق حکومتی از قبیل پستها، داراییها، مأموران و سپاهیان بکار میرفته است و سپس از طریق توسع بمعنی محل کار اعضا و اجزای مالیات استعمال شده و بعدها بر جمیع ادارات و دفاتر اطلاق یافته است (مقدمه ابن خلدون، ج ۱: ص ۴۸۰؛ پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ۱۳۸۶، ۴۴۳). در برخی فرهنگهای معتبر نیز، بصراحت لفظ «دیوان» به «وازارخانه در قدیم» ارجاع داده شده است. (فرهنگ الفبایی الرائد، مسعود، «دیوان»؛ برهان قاطع، «دیوان»؛ لغت‌نامه، «دیوان»).

با این توضیحات، غرض از دیوان در دوره غزنوی، مجموعه اداری است که هرکدام مانند وزارتخانه‌های امروزه، به یک رشته از امور دیوانی رسیدگی میکردند و از نظر رشته مشاغلی که بهر کدام محول بوده، این شباهت دادن درست بنظر میرسد. در برخی آثار نیز، به صراحت، رؤسای این دیوانها، وزیر خوانده شده است (افغانستان در مسیر تاریخ، غبار: ص ۱۲۵-۱۲۰ و ۱۰۹؛ شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۲۲۳؛ در پیرامون تاریخ بیهقی، نفیسی: ۵۵).

در عهد غزنوی، دیوان اول مملکت، دیوان وزارت بود که با نظارت مستقیم یا غیرمستقیم بر یازده دیوان یا وزارتخانه دیگر، امور اداری مملکت را بانجام میرساندند. این دیوانها بصورت حجره یا دکان و یا هر دیوان، مجموعه‌ای از چند حجره بود که در داخل قصر شاهی قرار داشت و رابطه تنگاتنگی با هم داشتند (اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ۷؛ تاریخ بیهقی، ص ۳۵۱). هر وقت، امیر در موردی، نیاز به مشورت داشت، بزرگان کشور و رؤسای دواوین در پیرامون او حضور داشتند (همان: ص ۳۵۰). در «تاریخ بیهقی» میخوانیم که «چون بار بگسست، خواجه بدیوان خویش

رفت، بوسهل بدیوان عرض و من به دیوان رسالت خالی بنشستم و خواجه بزرگ، بوسهل را بخواند با نایبان دیوان عرض» (همان: ص ۳۱۲).

«بییهقی» در چندین جا اشاره میکند که این دیوان‌ها سیار بودند: «روز سه شنبه به باغ محمودی رفت و فرمود که "بنه‌ها و دیوانها آن جا باید آورد"» (همان: ص ۲۹۰ و ۲۸۴ و ۲۵۵ و ۱۳۸).

هر مقام عالی‌رتبه در این دیوانها، گروهی از منشیان را در خدمت داشت که دستیار او بودند و نیز یکنفر (نایب) ملازم او بود. (همان: ص ۵۲۱) علاوه بر این در هر شهر نیز چندین دیوان وجود داشت که در حکم نمایندگی وزارتخانه مذکور بود؛ مثلاً بوسعید سهل، صاحب‌دیوان غرنین (همان: ص ۵۶۲) بود.

۵-۱- دیوان استیفا (وزارت دارایی): دیوان استیفا مهمترین دیوان بعد از دیوان وزارت و متصدی امور مالی کشور و جمع‌آوری خراج بود که با توجه به وظیفه مالی وزیر، نظارت او بر این دیوان لازم بود تا وظیفه‌اش را به بهترین نحو بانجام برساند.

۵-۲- دیوان عرض یا عرض الجیوش (وزارت جنگ): نام سربازان، در دفتر عرض ثبت میشد و نسخه‌ای از آن در نزد عارض و نسخه‌ای در دیوان رسالت نگه داشته میشد (تاریخ غزنویان، ۱۳۵۶: ص ۱۲۲) از نمونه‌های ارتباط وزیر و دیوان عرض می‌توان پیشنهاد کردن بوسهل زوزنی به شغل عارضی توسط میمندی بعد از رسیدن به وزارت اشاره کرد. (تاریخ بییهقی، ص ۱۴۸)

۵-۳- دیوان انشا: با ورود آل‌بویه، وزیران خلفاً عنوان **کاتب** گرفتند. (آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی جامعه اسلامی در قرن‌های چهارم و پنجم، ص ۳۵۳) اما در غزنوی که بونصر مشکان، سالهای بسیاری ریاست دیوان رسالت محمود و مسعود را بر عهده داشت با اینکه هیچ یک از اسرار سلطان از او پوشیده نبود، در مشورتهایی که به سلطان میداد، همیشه نگران بود که بگویند «بونصر را بسنده نیست که نیکو بزیسته باشد، دست فرا **وزارت** و تدبیر کرد». (تاریخ بییهقی، ص ۵۷) در بسیاری از قسمتهای «تاریخ بییهقی» شاهد ارتباط تنگاتنگ وزیر و رئیس دیوان رسالت خصوصاً بونصر مشکان هستیم که دیگر شبهه‌ای در سلطه وزیر بر دیوان رسالت باقی نمیگذارد: «بوالعلاء به دیوان وزارت آمد. نامه و مشافهات استادم بستد و بخواند. استادم این مشافهات و پیغامها بخت‌خویش نبشت و بوالعلاء را داد. بوالعلاء نیز برفت، پس باز آمد و وزیر و بونصر مشکان را گفت». (همان: ص ۵۰۷)

۵-۴- دیوان اشراف (وزارت اطلاعات): برای اینکه سلطان و وزیر از نحوه عملکرد کارکنان خود به طرز مطلوب، مطمئن شوند، افرادی امین بنام **منهی** از سوی دیوان اشراف بولایات مختلف و دربار به جاسوسی میفرستادند. (همان: ص ۴۳۳)

۵-۵- دیوان برید (وزارت پست، تلگراف و تلفن): دیوان برید دستگاهی بود که وظیفه رساندن اخبار و نامه‌های دولتی را برعهده داشت. از طرف صاحب‌دیوان برید، نایبانی بولایات فرستاده میشدند که گاه انتخاب آنها با وزیر بود. همچنین هر شهری صاحب‌بریدی داشت که اخبار را بگوش وزیر یا سلطان میرساند؛ (اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۱۸۷) «امیرک بیهقی، با ایشان بود بر شغل آنچه هرچه رود آنها کند و بدان وقت بدیوان رسالت دبیری میکرد». (تاریخ بیهقی، ص ۲۰۱)

۵-۶- دیوان مظالم: در «تاریخ بیهقی» از این دیوان، مستقیماً نامی نیامده و تنها از مأموران آن، چون شحنة، حرس و محتسب نام برده شده است. در غزنوی، اگرچه اغلب، خود امیر، برپاکننده مجلس مظالم بود، (همان: ص ۱۴۸) شخص وزیر هم، در بسیاری از اوقات، در جلسه رسیدگی بجرایم متهمان و گرفتن تصمیم نهایی با سلطان و قاضیان همفکری مینموده است؛ (همان: ص ۲۸۰) مثلاً در مجلس قضای حسنک و بدار محکوم شدن او، بیهقی راینی وزیر میمندی با مسعود را در جهت نجات حسنک نشان میدهد. (همان: ص ۱۶۸-۱۷۸)

۵-۷- دیوان قضا (قوة قضاییه): در عهد غزنویان دیوان قضا، خارج از محدوده عمارات درگاهی و دیوانی بود. امور قضایی بوسیله قاضیانی که بوسیله سلطان انتخاب میشدند، بانجام میرسید. (غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ص ۳۸۹-۳۸۸؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۱۹۴) گاهی هم سلطان و یا وزیر، خود بقضاوت میپرداختند و دفاع متخلفان را میشنیدند. (تاریخ بیهقی، ص ۲۴۳)

۵-۸- دیوان وکالت: از دیگر دیوانهای موجود در حکومت غزنوی، دیوان وکالت بود که در «تاریخ بیهقی» بآن اشاره شده است «و سرایبان بجمله آنجا آمدند و غلامان و حرم و دیوانهای وزارت و عرض و رسالت و وکالت» (همان: ص ۲۵۵) و (همان: ص ۴۹۷). این دیوان، جنبه مالی امور حرم سلطان را زیر نظر داشت. نظارت و پیشکاری در امور درگاهی، خورد و خوراک و اداره املاک خاصه پادشاه و سایر اعضای خاندان سلطنتی از جمله وزیر، بر عهده آن بود (غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، ص ۳۷۳؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۲۰۸). بزرگان و حکام نیز از جانب خود در دربار غزنوی پیشکاری داشتند که بآن «وکیل در» میگفتند. (تاریخ بیهقی، ج ۲: ص ۸۶۴)

۵-۹- دیوان مملکت و حساب: دیوانی در ردیف وزارت یا فروع آن بود که از جمله وظایف مهم آن رسیدگی بوضعیت مالی مملکت و خزانه بود تا از طریق گرفتن حق بیت‌المال (خراج) از صاحبان سرمایه، بخشی از نیازهای مالی مملکت به کفایت وزیر بانجام برسد که با توجه بوظیفه تأمین مالی کشور توسط وزیر، وجوب نظارت او براین دیوان، احساس میشود (همان: ص ۳۴۶).

۵-۱۰- دیوان نکت: وظیفه خطیر دیوان نکت، مطالعه نامه‌های دریافتی و بیرون آوردن نکته‌های آن، جهت مطالعه امیر بود تا سریعاً تصمیمات لازم در رابطه با درخواستهای رسیده را مبذول دارد. پس با این حساب، دیوان نکت، تحت نظارت مستقیم دیوان رسایل بود که آن نیز تحت نظارت وزیر قرار داشت. در «تاریخ بیهقی» آمده است که بعد از آوردن اخبار از نسا توسط جاسوسان، اعیان کشور را برای زنی خواندند و «بوسهل، استاد دیوان نکت، آن‌چه جاسوسان خبر آورده بودند، باز گفت» (همان: ۶۲۶) و سپس، وزیر بیان نظر خود پرداخت.

۵-۱۱- دیوان خلیفه: وظیفه حفظ امنیت شهر با مأموران دیوان خلیفه بود. رئیس دیوان خلیفه هم با در دست داشتن قدرت کشوری و لشکری در حکم رئیس شهربانی قبل از انقلاب بوده است (اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۲۲۲). در «تاریخ بیهقی» بصراحت بدیوان خلیفه اشاره شده است: «امیر گفت: همچنین است که بوالفتح بدان وقت که بدیوان بونصر بود هر چه در کار پدر ما رفتی بما مینبشتی از بهر پدرش که بدیوان خلیفت هرات بود» (تاریخ بیهقی، ص ۳۰۹).

۶- کدخدا (وزیر حاکم شهر)^۱

علاوه بر پادشاهان، افراد دیگر چون حاکمان شهرها نیز، برای خود وزیر و پیشکاری داشتند که در اداره امور بانها کمک میکردند (وزارت و وزیران در ایران، ص ۷۰؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، ص ۲۵۹). نمونه بارز آن احمد عبدالصمد است که با عنوان کدخدای خوارزمشاه آلتون‌تاش، او را یاری میرساند (تاریخ بیهقی، ص ۳۳۱). بیهقی از حسین پسر عبدالله دبیر نام میبرد که در روزگار امیر محمود، پدرش، صاحب دیوان رسالت بود و او در هرات، وزارت مسعود میکرد (همان: ص ۴۸۵-۴۸۴).

در «ترجمه تاریخ یمینی» می‌خوانیم که امیر محمود «اعمال جوزجان بدو [پسرش محمد] داد و ابوالحسن محمد بن مهران را از بهر وزارت او معین کرد» (ترجمه تاریخ یمینی، ص ۳۶۹). گردیزی هم در کتاب خود، لفظ «کدخدا» را در معرفی وزیر مسعود و محمد بعنوان والیان هرات و گوزگانان ذکر میکند (تاریخ گردیزی، ص ۳۹۷-۳۹۶). «بیهقی» نیز در شرحنامه مسعود بقدرخان، نظر جرفاذقانی و گردیزی را تأیید میکند که بعد از اینکه محمود، مسعود را ولیعهد خویش اعلام کرد: «ولایت هرات بما [مسعود] داد و ولایت گوزگانان برادر [محمد] و آن‌چه رسم است که اولیاء عهد را دهند از غلام و تجمل و آلت و کدخدایی به شبه وزیر و حجاب و خدمتکار، هر چه تامتر ما [مسعود] را فرمود (تاریخ بیهقی، ص ۲۰۹).

نتیجه

^۱ کدخدا: وزیر، دستور، پیشکار و متصدی، برگزارنده امور سیاسی (لغت‌نامه، کدخدا؛ لغت‌نامه، کدخدا).

لفظ وزارت در «تاریخ بیهقی» و دوره غزنویان، تنها مربوط بوزیر دیوان وزارت نمیشود، بلکه مصادیق دیگری نیز دارد که وزیرگونه‌ها یا وزراءالسوء، وزیر دربار، وزارتخانه‌ها و وزیر حاکم را شامل میشود.

در تشکیلات اداری غزنویان که برگرفته از حکومت‌های قبل از خود، بخصوص سامانیان بود، فرمان بیچون و چرای سلطان، ضامن اجرای هر برنامه‌ای در کشور بشمار میرفت. از آنجاکه بخصوص در دربار مسعود که فرد دهن‌بینی بود، کسانی بودند که رسماً شغل وزارت نداشتند؛ اما بطور پنهانی در امور دخالت داشتند و پادشاه را بر کاری می‌آوردند. اگرچه وزیران، بعد از پادشاهان، بالاترین مقام را داشتند؛ اغلب بعللی چون دخالت این **وزیرگونه‌ها**، استبداد، عیاشی و خوش‌گذرانی سلطان و پیشگیری از قدرت یافتن وزیران، به نظرات آنها بی‌اعتنایی میشد و حتی اقدام به نابودی آنها میکردند. هدف اصلی این مقاله نیز نمایاندن این وزیرگونه‌ها از خلال «تاریخ بیهقی» است. کسانی چون: ابوالحسن عبدالجلیل، بوالخیر بلخی، بوسهل زوزنی، بوالقاسم کثیر، بوالفضل سوری، طاهر دبیر، عراقی دبیر و علی قریب که با توطئه‌های خود پایه‌های حکومت غزنوی را سست کردند.

بعنوان مثال، از شش تنی که در پادشاهی محمود، محمد و مسعود بوزارت رسیدند، سه تن - اسفراینی، حسنک و احمد عبدالصمد - از مقام خود برکنار شدند و بسختی جان سپردند و یکی - احمد حسن میمندی - متحمل فضاحت شد و زمانی دراز به زندان نشست، اما با توجه به اینکه افراد کارآموده‌ای بر منصب وزارت حکم میراندند که فردی مثل **وزیر دربار** (حاجب بزرگ) را در کنار خود داشتند، با در دست گرفتن امور دیوانها و دربار، در اکثر موارد، وظایف خود را بدرستی انجام میدادند. **وزیران حاکمان** (کدخدا) نیز که در تدبیر درست امور شهرها، نقش مؤثری داشتند، با نشان دادن لیاقت‌های فردی خود چون احمد بن عبدالصمد، گاه به مقام وزارت پادشاه هم میرسیدند.

در خاتمه به یقین میتوان گفت ساختار سیاسی وزارت در عهد غزنوی نه تنها ریشه در نظامهای اداری قبل از خود دارد که در تشکیلات اداری جامعه ما نیز ریشه دوانده است. همانطور که در نظام سیاسی کشور ما، رئیس جمهور بعد از رسیدن به قدرت برای سایر وزارتخانه‌ها وزیر انتخاب میکند، **دیوان وزارت** غزنویان نیز، با نظارت مستقیم و غیرمستقیم خود بر یازده دیوان یا **وزارتخانه** دیگر کشور، نقش مهمی در پیشبرد اهداف حکومت داشت و خواجه بزرگ، حاکم بلامنازع آن وزارتخانه‌ها بود.

منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۳)، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، قم، فاطمه الزهرا.
۲. «ابوالفتح بستی». آذرتاش، آذرنوش. (۱۳۷۳)، دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج. ۶، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

۳. «ساختار وزارت در عهد غزنوی بر پایه تاریخ بیهقی»، جعفری، مرضیه، (۱۳۹۰)، استاد راهنما: زهرا اختیاری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی، دانشگاه فردوسی مشهد.
۴. ابوالفتح بستنی، حیات و شعره، خولی، محمد مرسى، (۱۹۸۰م)، دارالاندلس للطباعة و الترجمة و التوزیع.
۵. آثار الوزراء، عقیلی، سیف‌الدین حاجی‌بن‌نظام، (۱۳۳۷)، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، دانشگاه.
۶. اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، انوری، حسن، (۱۳۷۳)، تهران، سخن.
۷. افغانستان در مسیر تاریخ، غبار، میرغلام‌محمد، (۱۳۷۴)، تهران، مرکز نشر انقلاب با همکاری جمهوری، چاپ چهارم.
۸. اقرب الموارد فی فصیح العربیة و الشوارد، الخوری الشرتونی اللبانی، سعید، (۱۳۷۴ش/۱۴۱۶ق)، تهران، دارالاسوه.
۹. آل بویه و اوضاع زمان ایشان با نموداری از زندگی جامعه اسلامی در قرن‌های چهارم و پنجم، فقیهی، علی اصغر، (۱۳۵۷)، تهران، صبا.
۱۰. پویایی فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، ولایتی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، جلد اول. تهران، انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول.
۱۱. تاج العروس من جواهر القاموس، الحسینی الواسطی الزبیدی الحنفی، محب‌الدین ابی‌فیض السید محمد مرتضی، (۱۹۹۴م/۱۴۱۴ق)، محقق: علی شیری، جلد دوم و هجدهم، بیروت، نشر دارالفکر.
۱۲. تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمدبن‌حسین، (۱۳۸۸)، مقدمه، تصحیح و توضیحات از محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران، سخن.
۱۳. تاریخ غزنویان، باسورث، کلیفورد ادموند، (۱۳۵۶)، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، چاپ اول.
۱۴. تاریخ گردیزی (زین الاخبار)، گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود، (۱۳۶۳)، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، چاپ اول.
۱۵. تاریخ مسعودی (بروسی)، (تاشکند، ۱۹۶۲م/۱۳۴۴ش)، ترجمه و تفسیر آرنوس و آلفرد کارویویچ.
۱۶. تحفة الوزراء، ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، (۱۴۲۰ق/۲۰۰۰م)، تحقیق، حبیب علی الراوی و الدكتورہ ابتسام مرهون الصفار، قاهره، نشر الآفاق العربیة.
۱۷. ترجمه تاریخ یمنی، جرفاذقانی، ابوالشرف ناصح‌بن‌ظفر، (۱۳۵۶)، بهمت جعفر شعار، تهران، ترجمه و نشر کتاب.
۱۸. ترجمه مفاتیح العلوم، خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف، (۱۳۴۷)، ترجمه حسین خدیوچ، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۱۹. جمهرة اللغة، ابن‌درید، ابی‌بکر محمدبن‌الحسن، (۱۹۸۷م)، تحقیق رمزی منیر بعلبکی، جلد دوم، بیروت، دارالعلم للملایین.

۲۰. خرده اوستا، زردشت، (۱۳۱۰)، ترجمه ابراهیم پورداود، هند، انجمن زردشتیان ایران.
۲۱. دایرة المعارف بزرگ اسلامی، خطیبی، ابوالفضل، (۱۳۷۳)، «بوسهل زوزنی»، جلد پنجم، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
۲۲. در پیرامون تاریخ بیهقی، نفیسی، سعید، (۱۳۴۲-۵۲)، جلد اول ودوم، تهران، کتابفروشی فروغی.
۲۳. دستورالوزراء، خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین، (۱۳۵۵)، تصحیح سعید نفیسی، تهران، اقبال، چاپ دوم.
۲۴. دیالمه و غزنویان، پرویز، عباس، (۱۳۳۶). تهران: شرکت سهامی چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۲۵. دیوان سالاری در عهد سلجوقی، کلوزنر، کارلا، (۱۳۶۳)، ترجمه یعقوب آژند، تهران، امیر کبیر، چاپ اول.
۲۶. سامانیان و غزنویان، ناجی، محمد رضا، (۱۳۸۷)، تهران، ققنوس.
۲۷. سرگذشت غزنویان [برگرفته از ترجمه کتاب تاریخ یمینی اثر ابونصر محمد بن عبدالجبار عتبی]. جلالی، نادره، (۱۳۸۲)، تهران، اهل قلم.
۲۸. سلطنت غزنویان، خلیلی، خلیل‌الله، (۱۳۳۳)، افغانستان، انجمن تاریخ.
۲۹. شاهنشاهی عضدالدوله، فقیه‌ی، علی اصغر، (۱۳۴۷)، تهران، اسماعیلیان.
۳۰. غزنه و غزنویان، جیلانی جلالی، غلام، (۱۳۵۱)، کابل، بیهقی کتاب خپرونه.
۳۱. غزنویان از پیدایش تا فروپاشی، فروزانی، ابوالقاسم، (۱۳۸۴)، تهران، سمت، چاپ اول.
۳۲. فرهنگ الفبایی الزاند، مسعود، جبران، (۱۳۷۲)، ترجمه رضا انزابی‌نژاد، جلد اول، مشهد، آستان قدس رضوی.
۳۳. فرهنگ جدید عربی-فارسی، بندرریگی، محمد، (۱۳۸۳)، ترجمه منجدالطالاب، تهران، اندیشه اسلامی.
۳۴. فرهنگ فارسی، معین، محمد، (۱۳۸۵)، تهران، امیر کبیر.
۳۵. فرهنگ کاتوزیان، طهرانی، محمدعلی، (۱۳۷۳)، قم، یلدا.
۳۶. فرهنگ کوچک زبان پهلوی، مکنزی، دن. (۱۳۷۳)، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی.
۳۷. کتاب‌شناسی ابوالفضل بیهقی، نیک منش، مهدی، (۱۳۸۷)، تهران: طراوت.
۳۸. گزیده تاریخ بیهقی، اشراقی، احسان، (۱۳۸۱)، تهران، سخن.
۳۹. لغت نامه، دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، دانشگاه تهران، مؤسسه دهخدا.
۴۰. مجمع الانساب، شبانکاره‌ای، محمد بن علی، (۱۳۶۳)، تصحیح میرهاشم محدث. تهران. امیرکبیر.
۴۱. مقدمه ابن خلدون، ابن خلدون، عبدالرحمان، (۱۳۳۶)، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴۲. واژه‌های دخیل در قرآن مجید، جفری، آرتور، (۱۳۸۶)، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران، توس.
۴۳. وزارت و وزیران در ایران، شجیعی، زهرا، (۱۳۵۵)، جلد اول. تهران، دانشگاه.